

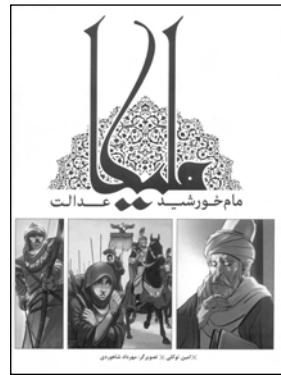
# کرامتی

## فراتر از سلطنت

### نقدی بر مستندات «ملیکا: مام خورشید عدالت»

سید علی محمد رفیعی

نام کتاب: ملیکا: مام خورشید عدالت
نویسنده: امین توکلی
تصویرگر: مهرداد شاهوری
گروه سنی: ج (سالهای میانی دبستان)
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۰
تعداد صفحات: ۷۶
ناشر: نشر دانشآموز، تهران
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
بهای: ۱۰۰۰۰ تومان



«ملیکا: مام خورشید عدالت» یک داستان مصور (استریپ) درباره‌ی زندگی مادر مهدی موعود (عج) است. بنا بر مستندات این کتاب و باور غالبه، ماجراهای آن، سرگذشت دختری است فرزندزاده‌ی امپراتور روم شرقی (بیزانس) که برگردان نام او به عربی «ملیکه» می‌شود. این داستان دورانی از زندگی این دختر را دربرمی‌گیرد، از هنگامی که در کاخ پدر بزرگش می‌زیسته است تا زمانی که در بی‌ رویاهایی صادق، با اسلام و شخصیت‌های مقدس آن از جمله امام ابومحمد حسن عسگری(ع) آشنا می‌شود و این آشنایی به شیفتگی می‌انجامد. سپس بنا به دستوری که در خواب به او داده می‌شود، در جنگی میان رومیان و مسلمانان خود را به طور ناشناس به اسارت مسلمانان درمی‌آورد و به سرزمین اسلامی پا می‌نہد و به خانه‌ی امام علی(نقی) راه می‌یابد. سرانجام نیز به ازدواج امام حسن عسگری(ع) درمی‌آید و این افتخار را می‌یابد که مادر دادگستر جهان، امام زمان (عج) شود.

این کتاب دارای مقدمه‌ای در معرفی امپراتوری روم شرقی و محدوده‌ی آن است و در آن به جنگی میان مسلمانان و رومیان اشاره می‌شود که احتمال دارد این بانو در جریان آن به اسارت مسلمانان درآمده باشد. مؤخره‌ای چهارصفحه‌ای به نقل از کتاب «جلاء الغُيُون» ملا محمد باقر مجلسی، ساده شده و اصلاح شده ترجمه‌ی این عالم شیعی از روایتی در این باره است که شیخ طوسی آن را در کتاب «الغییه» آورده است. این روایت و ترجمه‌ی آن، بارها در کتابهای عربی و فارسی نقل شده است و ماجراهای زندگی بانوی را بازمی‌گوید که پیوند با امپراتوری را رها می‌کند تا با اوج آفرینش پیوند یابد. (فهرست منابع و مأخذ، پایان بخش کتاب است).

بررسی شیوه‌ی روایتگری و تصویرگری این کتاب، شرح زیبایی تصاویر و دست قوی و تخیل زیبای تصویرگر آن و برخی توصیف‌ها و نقدها، که می‌توان در این زمینه‌ها داشت، مجالی دیگر می‌طلبد. در این مجال، تنها به اعتبارسنجی و نقد و بررسی مستندات روایی نقل‌های مشهور درباره‌ی هویت مادر مهدی موعود(عج) - بهویژه نقل مستند این کتاب - و تحقیقی کوتاه درباره‌ی تاریخ امپراتوری روم شرقی در آن دوران اشاره‌ای می‌کنیم. پیش از آن داستانی را که مستند کتاب حاضر بر اساس نقل و اصلاح ترجمه‌ی تفسیری و نسبتاً آزاد مجلسی است، می‌آوریم تا هم تعبیری را که ملا محمد باقر مجلسی برای این داستان آورده است، پیش روی خواننده بگذاریم و هم در نقد آن، ابهامی در ارجاع‌ها نباشد. این بخش با عنوان «منبع داستان ملیکا» در مؤخره‌ی کتاب آمده است.

## منبع داستان مليکا

داستان «مليکا» (به عربی: مليکه) را ملا محمدباقر مجلسی در کتاب «بحار الانوار» (جلد ۵۱) به نقل از ابن باطوبه و شیخ طوسی آورده و سندهای آن را نوشته است. او در یکی از کتابهای فارسی خود به نام «جلاء العیون»، این داستان را به نقل از کتاب «الغیظة» اثر شیخ طوسی ترجمه کرده است. این ترجمه‌ی فارسی را عالمان پس از مجلسی مانند حاجی میرزا حسین نوری و آقا شیخ عباس قمی در کتابهای فارسی خود درباره‌ی امام زمان (عج) نقل کرده‌اند...

آنچه می‌خوانید، ترجمه‌ی ملا محمدباقر مجلسی از داستان مليکا در کتاب «جلاء العیون» است. از آنجا که این ترجمه به سبک ترجمه‌ی آزاد و دارای برعی لغات و تعبیرات دشوار یا افتادگی‌هایی بود، با متن «الغیظة» مقابله و اصلاح شد و اندک ساده‌سازی یا توضیح در لغات و عبارات آن پدید آمد:

ابن باطوبه و شیخ طوسی به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از بشر بن سلیمان برده‌فروش - که از فرزندان أبو آیوب انصاری از اصحاب رسول خدا (ص) بود و از شیعیان خاص امام علی (ع) و امام ابو محمد حسن عسگری (ع) و همسایه‌ی ایشان بود در شهر سُرْمَنْ رَأَى (سامرا) - که گفت: روزی کافور - خادم امام علی (ع) - به نزد من آمد و گفت: «مولای ما ابوالحسن علی بن محمدالعسگری (ع) شما را به نزد خود می‌خوانند.»

چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم، فرمود: «تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همواره در میان شما بوده است از زمان حضرت رسالت (ص) تا حال؛ و پیوسته محل اعتماد ما بوده‌اید؛ و من تو را انتخاب می‌کنم و مشرف می‌گرددانم به فضیلتی که به سبب آن بر شیعیان سبقت‌گیری در ولایت ما و تو را بر رازی پنهان مطلع می‌گرددانم و به خریدن کنیزی می‌فرستم.

پس نامه‌ی زیبایی نوشتند به خط رومی و زبان رومی، و مهر خود را بر آن نزدند و کیسه‌ی زردی بیرون آوردند که در آن دویست و بیست سکه‌ی طلا بود و فرمودند: «این‌ها را بگیر و به سوی بغداد برو و در اول صبح فلان روز بر سر پل رود فرات حاضر شو. چون کشتی‌های اسیران به ساحل رسد، جمعی از کنیزان در آن کشتی‌ها خواهی دید، و جمعی از مشتریان از وکیلان مقامات بنی عباس و تنی چند از جوانان عرب خواهی دید. و بر سر اسیران، جمعی خواهی دید. پس از دور نظر کن به برده‌فروشی که عمرو بن یزید نام دارد، تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزی را که فلان و فلان صفت دارد - و تمام اوصاف او را بیان فرمودند - و دو جامه‌ی حریر ضخیم پوشیده است و خودداری خواهد کرد و مانع خواهد شد آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او. و خواهی شنید که از پس برده‌ای نازک صدای رومی از او ظاهر می‌شود. پس بدان که به زبان رومی می‌گوید: «اوای که آبرویم رفت.»

پس یکی از مشتریان خواهد گفت: «من سیصد سکه‌ی طلا می‌دهم به قیمت این کنیز که عفت او را در خریدن مایل تر گردانید.»

پس آن کنیز به زبان عربی به این شخص خواهد گفت: «اگر به چهره و جامه‌ی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی، من به تو رغبت نخواهم کرد. مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده.»

پس آن برده‌فروش گوید: «من برای تو چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی، و آخر از فروختن تو چاره‌ای نیست.»

پس آن کنیز گوید: «چرا عجله می‌کنی؟ مگر نباید چنان مشتری پیدا شود که دل من به او میل کند و اعتقاد به وفا و امانت او داشته باشم؟»

پس در این وقت تو به نزد صاحب کنیز برو و بگو: «نامه‌ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگواران به خط و زبان رومی نوشته و در آن نامه کرم و بزرگی و فداداری و سخاوت خود را وصف کرده است. این نامه را به آن کنیز بده که بخواند. اگر به صاحب این نامه راضی شود، من از جانب آن بزرگوار و کیلم که این کنیز را برای او خریداری کنم.»

پسر بن سلیمان گفت: «آنچه حضرت گفته بود، واقع شد و آن چه فرموده بود، همه را به عمل آوردم. چون کنیز در نامه نظر کرد، به شدت گریست و به عمرو بن یزید گفت: «مرا به صاحب این نامه بفروش.» و سوگنهای عظیم باد کرد که: «اگر مرا به او نفروشی، خود را خواهم کشت.»

پس با فروشنده در باب قیمت گفت و گویی بسیار کرد تا آنکه به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی (ع) به من داده بودند.



پس سکه‌های طلا را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز شاد و خندان شد و با من آمد به خانه‌ای که در بغداد گرفته بودم. تا به خانه رسید، نامه‌ی امام(ع) را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌چسبانید و بر رو و سینه می‌مالید. پس من از روی تعجب گفتم: «نامه‌ای را می‌بوسی که صاحب‌ش را نمی‌شناسی؟!»

کنیز گفت: «ای عاجز که معرفت به بزرگی فرزندان پیامبران! گوش خود را به من سپار و دل خود را برای شنیدن سخنان من فارغ بدار تا سرگذشت خود را برای تو شرح دهم: من "ملیکه" دختر "یسوعا" هستم که او فرزند قیصر - پادشاه روم - است و مادرم از فرزندان حواریان است که نسل او به "شمعون" - جاشین الهی حضرت عیسی(ع) - می‌رسد. تو را خبر دهم به ماجرا‌بی عجیب: بدان که جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند براذر خود درآورد در هنگامی که سیزده ساله بودم. پس جمع کرد در قصر خود از کشیشان و راهبان از نسل حواریون عیسی(ع) سیصد نفر، و از صاحبان قدر و منزلت هفت‌تصد کس، و از امرای لشکر و سرداران ارتش و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهارهزار نفر و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر، زینت داده بودند. و آن تخت را بر روی چهل پایه نهادند و صلیب‌های خود را بر بلندی قرار دادند و پسر براذر خود را در بالای تخت فرستاد.

چون کشیشان انجیل‌ها بر دست گرفتند که بخوانند، صلیب‌ها همگی افتدند بر زمین و پسر براذر قیصر از تخت درافتاد و بیهوش شد. پس در آن حال رنگ‌های اسقف‌ها تغییر کرد و اعضای شان بلوزید. پس بزرگ ایشان به جدم گفت: «ای پادشاه! ما را معاف دار از چنین امری که به سبب آن، نحسوت‌ها رو نمود که دلالت می‌کند بر اینکه این دین مسیحی و مذهب قیصری بهزودی از میان خواهد رفت.»

پس جدم این امر را به فال بد دانست و گفت به اسقف‌ها که: «این تخت را بار دیگر بربا کنید و صلیب‌ها را به جای خود قرار دهید و حاضر گردانید براذر

این برگشته روزگار بدیخت را که این دختر را به همسری او درآوریم، تا سعادت آن براذر دفع نحسوت این براذر بکند.»

چون چنین کردند و آن براذر دیگر را بر بالای تخت بردند و کشیشان شروع به خواندن انجیل کردند، باز همان حالت

اول روی نمود.

آن گاه مردم متفرق شدند و جدم غمگین به حرم‌سرا بازگشت و پرده‌های خجلت درآویخت.

چون شب شد و به خواب رفتم، در خواب دیدم که حضرت مسیح(ع) و شمعون و جمعی از حواریون در قصر جدم جمع شدند و تختی از نور نهادند که از بلندی بر آسمان سر بلندی می‌نمود، و در همانجا نهادند که جدم تخت را گذاشته بود. پس حضرت محمد(ص) با جاشین الهی و دامادش علی بن ابی طالب(ع) و جمعی از امامان و فرزندان ایشان وارد قصر شدند. پس حضرت مسیح(ع) به استقبال حضرت خاتم الانبیا شافت و دست در گردن آن حضرت درآورد. پس حضرت رسالت فرمود: «یا روح‌الله! آمده‌ایم که ملیکه فرزند جاشین تو شمعون را برای این فرزند خود خواستگاری نماییم» و اشاره فرمود به ابومحمد فرزند صاحب این نوشته(علیهم السلام).

پس حضرت مسیح(ع) نظر افکند به سوی شمعون و گفت: «شرف به تو روی آورده. پیوند کن خانواده‌ی خود را با خانواده‌ی آل محمد(ص).»

پس شمعون گفت: «کردم.»

پس همگی بر آن تخت برآمدند و حضرت رسول(ص) خطبه‌ای خوانند و مرا به ازدواج فرزند خود درآورند و مسیح(ع) و فرزندان محمد(ص) و حواریان شاهد این عقد شدند.

چون از خواب بیدار شدم، از بیم کشته شدن، آن خواب را برای پدر و جد خود نکردم و آن را در سینه پنهان داشتم و محبت ابومحمد(ع) روزبه روز در سینه‌ام بیشتر می‌شد تا آنجا که از خوردن و آشامیدن بازماندم و روح ضعیف و تنم لاغر می‌شد تا اینکه سخت بیمار شدم. پس در شهرهای روم طبیبی نمانته که جدم برای معالجه حاضر نکرده باشد و از دوای درد من از او نپرسیده باشد. چون از درمان من مایوس گردید، روزی به من گفت: «ای نور چشم من! آیا در خاطرت در دنیا هیچ آرزویی نیست تا به عمل آورم؟»

گفتم: «ای پدربزرگ! من درهای درمان را بر روی خود بسته می‌بینم. اگر شکنجه و آزار اسیران مسلمانان را از زندان



خود توانی برداری و زنجیرهای ایشان را بگشایی و آنان را آزاد نمایی، امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش شفایی به من بخشند."

چون چنین کردند، اندک سلامتی از خود نشان دادم و اندک غذایی خوردم. پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمان را گرامی داشت.

پس از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا(ع) به دیدن من آمد و حضرت مریم(ع) با هزار کنیز از حوران بهشت همراه آن حضرت بودند. پس مریم(ع) فرمود: "ایشان بهترین بانوان و مادر شوهر تو - ابومحمد(ع) - هستند".

پس به دامن آن بانو درآویختم و گریستم و شکایت کردم که: ابومحمد(ع) از دیدن من خودداری می‌کند.

آن حضرت فرمود: "فرزند من چگونه به دیدن تو آید با آنکه به خدا شرک می‌آوری و بر مذهب مسیحیانی هستی که دین آن‌ها انحراف یافته است و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری می‌جوید به سوی خدا از دین تو اگر میل داری که خداوند و مسیح(ع) از تو خوشنود گردند و ابومحمد(ع) به دیدن تو بباید، بگو: "أشهدُ أَنَّ لِلَّهِ إِلَهٌ أَكْلَمُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ".

چون این سخن را بر زبان راندم، سرور بانوان جهان مرا به سینه خود فشردند و دلداری ام دادند و فرمودند: "اکنون امید به دیدار فرزندم داشته باش که من او را به سوی تو می‌فرستم".

چون بیدار شدم، آن سخن را بر زبان می‌راندم و انتظار دیدار ابومحمد(ع) می‌بردم. چون شب آینده فرارسید و به خواب رفت، ابومحمد(ع) را دیدم و به او گفتمن: "ای محبوب من! بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی، چرا از دوری خود مرا چنین جفا دادی؟"

فرمود: "دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر برای آنکه تو مُشرک بودی. اکنون که مسلمان شدی، هر شب نزد تو خواهم آمد تا آن زمان که خداوند، ما در عالم بیداری نیز به یکدیگر برساند."

پس از آن شب تا حال، یک شب نگذشت که او را نبینم.

پسر بن سلیمان گفت: "پرسیدم؛ چگونه در میان اسیران افتادی؟"

گفت: "مرا خبر داد ابومحمد(ع) در شبی از شبها که: در فلان روز پدربزرگت لشکری بر سر مسلمانان خواهد فرستاد و خود از عقب خواهد رفت. تو خود را در میان خدمتکاران بینداز به گونه‌ای که تو را نشناشند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو." چنان کردم و پیشاهنگان لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من این بود که دیدی، و تا حال کسی به غیر تو ندانسته که من دختر پادشاه رومم. مرد پیری هم که من در سهیم غنیمت او قرار گرفتم، نامم را پرسید. نامم را به او نکفتم و به او پاسخ دادم: "نرجس". گفت: "این نام کنیزان است."

بشر گفت: "پرسیدم: این عجیب است که تو از اهل رومی و به عربی سخن می‌گویی."

گفت: "بلی. از بسیاری محبتی که پدربزرگم به من داشت و می‌خواست که مرا بر یاد گرفتن آداب نیکو بدارد، زن مترجمی را که زبان رومی و عربی هر دو را می‌دانست، معین کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد و زبان عربی را به من می‌آموخت تا آنکه توانستم به آسانی به این زبان سخن بگویم."

بشر گوید: "چون او را به سُرْمَنْرَأْيِ (سامرا) آوردم، به خدمت سرورم ابوالحسن، امام علی نقی (ع) رسیدیم.

آن حضرت به او فرمود: "چگونه خداوند به شما نشان داد عزت اسلام و ذلت مسیحیت منحرف شده و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او (صلی الله علیه و الله را؟)"

گفت: "چگونه وصف کنم - ای فرزند رسول خدا - چیزی را که شما بهتر از من می‌دانید؟"

حضرت فرمود: "می‌خواهم شما را گرامی دارم. کدام یک بهتر است نزد شما؟ اینکه ده هزار سکه‌ی طلا به شما بدهم یا شما را بشارتی بدهم به شرف ابدی؟"



گفت: "بی گمان بشارت."

فرمود: "بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم گردد و زمین را پر از عدل و داد کند، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد."

گفت: "از چه کسی؟"

فرمود: "از کسی که رسول خدا شما را برای او خواستگاری کرد در فلان شب از فلان ماه از فلان سال رومی."

سپس از او پرسید: "مسيح و وصي او شما را به عقد که درآوردند؟"

گفت: "به عقد فرزند شما ابومحمد(ع)."

فرمود: "آيا او را می شناسی؟"

گفت: "از شبی که به دست بهترین زنان، مسلمان شدم، شبی نگذشته است که او به دیدن من نیامده باشد."

بشر گفت: "پس آن حضرت به کافور خادم فرمود: برو حکیمه خواهرم را بگو که بیایند."

چون بانو حکیمه داخل شدند، حضرت به ایشان فرمودند: "ایشان همان بانو هستند."

بانو حکیمه وی را برای مدتی طولانی دربرگرفتند و بسیار نوازش کردند.

پس امام ابوالحسن(ع) فرمودند: "ای دختر رسول خدا! این بانو را به خانه خود ببرید و احبابات و سنتها را به ایشان بیاموزید که ایشان همسر ابومحمد و مادر قائم‌اند."

محمدباقر مجلسی، جلاء العیون، ص ۱۰۰۷ - ۱۰۰۱.

(پایان نقل قول از: ملیکا: مام خورشید عدالت، ص ۷۲ - ۷۵).



### هویت مادر مهدی موعود(ع) در روایات شیعه

روایت‌هایی در منابع کهن و معتبر شیعیان وجود دارند که می‌گویند مادر امام زمان(ع) کنیز یا خدمتکار بوده است. در میان این روایت‌ها، مواردی معتبر و با روایان قابل اعتماد دیده می‌شود. می‌دانیم که غلامان مرد یا کنیزان زن، در واقع همان اسیران جنگی میان مسلمانان و غیر مسلمانان بودند که در خانه‌های مسلمانان زندگی می‌کردند. اکنون این پرسش پیش می‌آید که مادر امام زمان(ع) چگونه به خدمتکاری آمده، در چه ماجرا‌یی اسیر گرفته شده و سرزمین اصلی زندگی او کجا و او از چه تزادی بوده است.

نخستین روایتی را که اشاره به نژاد یا سرزمین زادگاه این بانو دارد، در کتاب «الكافی» (أصول) می‌توان یافت. این کتاب از محمد بن یعقوب کلینی رازی (درگذشته به سال ۳۲۹ هـ ق) است. این روایت، یکی از ویژگی‌های این بانو را از زبان پیامبر اسلام(ص)، «الْتَّوِيَّة» برمی‌شمارد. این واژه به معنی «أهل نَوْبَة» است. «نَوْبَة» یکی از مناطق وسیع سودان است. بالآخر حبسی نیز از اهالی آن بوده است: نگاه کنید به: محمد بن یعقوب الکلینی الرازی، الکافی (الاصول)، کتاب الحجۃ، باب الاشاره و التص على ابی جعفر الثانی(ع)، (حدیث ۱۴).

از این حدیث برمی‌آید که مادر امام زمان(ع) کنیزی از اهالی سودان و به‌طور طبیعی از نژاد سیاه بوده است، اما در سلسله روایان آن نام «زکریا بن یحیی بن التممان الصیرفی» دیده می‌شود که فردی مجھول و ناشناس است. بنابراین نمی‌توان به این نقل، اعتماد و استناد داشت.

اما روایت‌هایی دیگر در کتاب «الغیبیه» هستند که بر کنیز بودن و سیاه‌پوست بودن آن بانو تصریح دارند. کتاب «الغیبیه» اثر ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بغدادی معروف به ابوزینب النعمانی (درگذشته به سال ۳۶۰ هـ ق) است. یکی از این روایت‌ها که سلسله سندی معتبر و روایانی قابل اعتماد در میان آن می‌توان یافت، از ویژگی‌های امام زمان(ع) را به نقل از امام ابو جعفر الباقر(ع) چنین بیان می‌کند: «بَنُ أَمَّةٍ سَوَادَاء» (فرزند کنیزی سیاه‌پوست). اصل روایت و روایانش را در اینجا می‌آوریم: اخبرنا احمد بن محمد بن سعید [بن عقده]، قال: حدثنا محمد بن المفضل [بن قيس بن رمانه الاشعري] و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن الحسين [بن عبد الملک] و محمد بن احمد بن الحسن القطوني، [قالوا] جميعاً عن [ / حدثنا] الحسن بن محبوب [الزراد]، عن هشام بن سالم الجوالیقی، عن یزید الکناسی، قال: سمعت ابا جعفر [محمد بن علی] الباقر(ع)

يقول: "إنَّ صاحب هذا الامر فيه شيء من يوسف، ابن امه سوداء، يصلاح الله [عزوجل] له امره في ليله [واحده]." [يريد بالشيء من يوسف(ع) غينته].

أبو عبدالله النعماني، الغيبة، باب ١٠، حديث ٣ [و باب ١٣، حديث ٨].  
(موارد داخل قلاب، اضافات حديث باب ١٣ نسبت به حديث باب ١٠ است).

در این حديث، احمد بن محمد بن سعید بن عقده (یکی از راویان موثق) از چهار راوی نقل می‌کند که حسن بن محبوب (یکی از راویان موثق)، از هشام بن سالم (یکی از راویان موثق)، از یزید کناسی (یکی از اصحاب امامان باقر و صادق(ع) نقل کرده که از امام باقر(ع) شنیده است که می‌فرمایند: «صاحب این امر، شباختی به یوسف دارد [یعنی غیتی خواهد داشت]. او فرزند کنیزی سیاهپوست است. خداوند کار او را یکشیبه سامان خواهد داد».

از آن چهار راوی، بر وثاقت (موقق بودن) دو تن از آن‌ها - محمد بن مفضل و احمد بن حسین بن عبدالملک - در کتاب‌های رجالی تصریح شده است.

روایات دیگری در همین کتاب و کتاب «كمال الدين و تمامالنعمه» اثر شیخ صدوق آمده‌اند که به صراحت، مادر حضرت صاحب‌الامر را با عنوان «كنیزی سیاهپوست» یاد می‌کنند، اما وقت سند آن‌ها به اندازه‌ی روایتی که آورده‌یم، نیست.

کهن‌ترین کتاب که روایتی هم درباره‌ی نژاد و هم پیشینه‌ی مادر امام زمان(عج) به عنوان نواده‌ی امپراتور روم در آن می‌توان یافت، «كمال الدين و تمامالنعمه» نام دارد. این کتاب اثر شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (درگذشته به سال ٢٨٦ هـ ق) است. در این کتاب، افزون بر روایتی که در بند پیش به آن اشاره کردیم، روایتی حاوی نقلی با چند واسطه است از شخصی به نام ابوالحسین محمد بن بحر الشیبانی که او شخصی به نام پسر بن سلیمان التخاس («نَخَّاس») به معنی «برده‌فروش» است) را می‌بیند که ادعا می‌کند از اصحاب نزدیک امام دهم شیبانی علی بن محمد النقی(ع) است و علومی از آن حضرت دریافت‌های و صاحب رازی است. وی پس از آنکه اطمینان می‌یابد محمد بن بحر شیبانی اهلیت سپردن این راز را دارد، ماجرا‌ی را درباره‌ی مادر امام زمان(عج) برای وی نقل می‌کند: ماجرا شاهزاده‌ای رومی (نوه‌ی قیصر) که با عجزات، خواب‌ها و مکافاتی مسلمان می‌شود و قرار است همسر امام حسن عسگری(ع) و مادر مهدی موعود(ع) شود. آن گاه بر اساس دستور همان خواب‌ها خود را به اسارت مسلمانان درمی‌آورد. سپس ماجرا شاهزاده‌ای به خط رومی به بشرین سلیمان از سوی امام دهم(ع) و خرید آن بانو و ورود او به خانه‌ی امام دهم(ع) به منظور ازدواج آن بانو با امام حسن عسگری(ع) [به میان می‌آید]. (نگاه کنید به: محمد بن علی بن بابویه قمی، کمال الدين و تمامالنعمه، باب ٤١ [ماروی فی نرجس ام القائم]، حدیث ١).

این همان روایتی است که با تغییرهایی در سند و تعبیرات و اضافاتی در متن، در سده‌ی بعد به کتاب «الغيبة» اثر شیخ طوسی راه یافته و مستند کتاب «ملیکا: مام خورشید عدالت» شده است و تصحیح شده‌ی ترجمه‌ی ملا محمد باقر مجلسی از آن را نقل کردیم.

با توجه به اهمیت این روایت، تختست به نقل و بررسی سند آن می‌پردازیم تا میزان اعتبار و قابلیت استناد آن مشخص شود. سپس به تاریخ روم شرقی در زمان این رخداد می‌پردازیم تا امکان وقوع این ماجرا را ارزیابی کنیم.

### سندشناسی داستان مليکا

در «كمال الدين و تمامالنعمه»، سند روایت مليکا این‌گونه نقل می‌شود: على بن حاتم النوفلي، از ابوالعباس احمد بن عيسى الوشاء البغدادي، از احمد بن طاهر القمي، از ابوالحسين محمد بن بحر الشيباني. محمد بن بحر الشيباني نيز ماجرا را از پسر بن سلیمان التخاس نقل می‌کند. ابوالحسين محمد بن شیبانی ماجرا را آن‌گونه تعریف می‌کند که خواندیم و پسر بن سلیمان پس از معرفی خود و بیان فضیلت‌های خود، داستان را به عنوان رازی به او می‌سپارد.

بنابراین برای بررسی میزان اعتبار راویان و تنظیم میزان اعتمادمان به این راویان، باید میزان عدالت یا وثاقت آن‌ها را از کتاب‌های علم الرجال استخراج کنیم. بررسی میزان اعتماد به راویان، تنها روش علمی برای آن است که حداقل برای دروغ نبودن نقلی، اطمینانی در ما حاصل شود.



راههای دیگر، قابل اعتماد نیستند و به اشکال‌های آن‌ها در مقالات قبل اشاره داشته‌ایم. (نگاه کنید به مقدمه، مؤخره و پانوشت‌های مقاله‌ی: شناخت انسان کامل: ضرورتی برای خلق و نقد متون و آثار دینی (۱) و (۲)، کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره‌های ۱۷۵ و ۱۷۶، اردیبهشت و خداد ۱۳۹۱)

سلسله یا زنجیره‌ی راویان روایت ملیکا به نقل شیخ صدق، پنج حلقه دارد که برای اثبات صحت نقل، باید این پنج حلقه، هم متصل و هم قابل اعتماد باشند. اینک ویزگی این پنج تن و حالات آن‌ها را از کتاب‌های رجال نقل می‌کنیم:

- ۱ - علی بن حاتم النوفلی: مجھول (ناشناخته) است.
- ۲ - ابوالعباس، احمد بن عیسیٰ الوشاء البغدادی: مجھول است.
- ۳ - احمد بن طاهر القمي: مجھول است.
- ۴ - ابوالحسین محمد بن بحر الشیبانی [الرهنی (الدهنی)]: ضعیف است.
- ۵ - بشر بن سلیمان النخاس: مجھول است.

مالحظه‌ی می‌شود که این نقل شیخ صدق به خلاف نظر و بر اساس کتاب «الوجیزه فی رجال» خود مجلسی، تا چه اندازه روایتی ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

درباره‌ی این شخص اخیر که اصل ماجرا را نقل می‌کند - یعنی برده‌فروشی موسوم به بشر بن سلیمان النخاس - باید توجه داشت که هیچ اطلاعی درباره‌ی او و توصیف میزان اعتماد به او در آثار شیعه و غیر شیعه نیست و اطلاعات درباره‌ی او منحصر است به آیچه خود او درباره‌ی خودش در همین روایت می‌گوید که از اصحاب امام هادی(ع) و مورد اعتماد آن حضرت بوده است و حضرت او را ستوده‌اند و... هیچ روایتی دیگر نیز از این شخص جز همین روایت نقل نشده است.



البته برخی خواسته‌اند همین روایت را شاهدی برای اثبات وثاقت (موقعت) بودن) او بگیرند به این معنی که با استناد به متنی که مشاهده کردید، بگویند که چنین شخصی جلیل‌القدر با چنین ویزگی والا در میان اصحاب نزدیک و صاحبان سر امام علی النقی(ع) وجود داشته است. مرحوم آیت‌الله‌العظمی خوبی که علاوه بر مقام مرجعیت، از رجال شناسان بزرگ عصر ما و دارای اثری معروف و مرجع در علم رجال به نام «معجم رجال الحديث» (فرهنگ رجال حدیث) نیز هست، در معرفی بشر بن سلیمان النخاس و در پاسخ به استناد به متن این روایت برای اثبات وثاقت این شخص می‌گوید: فی سند الراویه عده مجاهیل. علی انک قد عرفت فی ما تقدم انه لايمكن اثبات وثاقه شخص بروايه نفسه.

(ابوالقاسم الخویی، معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۲۳-۲۲۴، الرقم ۱۷۵۳)

که ترجمه‌ی آن چنین می‌شود: در سند این روایت عده‌ای از افراد مجھول قرار دارند. افزون بر این، پیش از این دانستی که ممکن نیست با استناد به گفته‌ی خود شخص، وثاقت او را ثابت کرد.

کتاب‌های معتبر دیگر علم رجال هم اگر بشر بن سلیمان برده‌فروش را مجھول ندانسته‌اند، ذکر کرده‌اند که او «ضعیف» است.

همین روایت در سده‌ی بعد به کتاب «القیمه» اثر شیخ محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی (درگذشته به سال ۴۶۰ هـ ق) وارد شده است. سند روایت شیخ طوسی به این‌گونه نقل می‌شود: به من خبر دادند جماعتی، از ابوالمفضل الشیبانی، از ابوالحسین محمد بن بحر الشیبانی الرهنی (الدهنی).

ابوالحسین محمد بن بحر بن سهل الشیبانی الرهنی (الدهنی) نیز ماجرا را از بشر بن سلیمان النخاس نقل می‌کند.

سند این روایت مشترکاتی با سند روایت شیخ صدق دارد. تنها در دو مورد («جماعت» و «ابوالفضل شیبانی») نقاوت موجود است که این دو را نیز بررسی خواهیم کرد:

فرض کنیم در میان این گروه یا جماعتی که این روایت را برای شیخ طوسی نقل کرده‌اند، فرد یا افرادی راستگو و موثق وجود داشته باشند. جماعت حاضر، این حدیث را از ابوالمفضل شیبانی نقل می‌کنند. نام کامل ابوالمفضل شیبانی چنین است: محمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله. چون به کتاب‌های رجالی مراجعه می‌کنید، درمی‌باید که او عمری را در طلب حدیث به سفر پرداخته و در آغاز، موثق و مورد اعتماد اهل حدیث بوده است، اما پس از آن اهمیتی نمی‌داده است که از چه کسی نقل کند. غالب عالمان شیعه، روایات او را پژیرفته و او را ضعیف دانسته‌اند. برخی دیگر نیز از او با عنوان «وَضَاع»

(بسیار جعل کننده‌ی حدیث) و کثیرالمناکر (کسی که بدی بسیار از او سر می‌زند) یاد کرده‌اند. (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید)

به: ابوالقاسم الخویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۶۱، الرقم (۱۱۱۴۲)

متن این روایت، همان روایت شیخ صدق است، البته با افزوده‌هایی ناشی از گذشت سال‌ها و عبور از دهان‌ها و گوش‌ها.

از این پس در کتاب‌های شیعه، هر جا روایتی درباره‌ی بانوی دیدید که نوه‌ی امپراتور روم شرقی بود و مادر امام زمان (عج) شد، از همین منبع (در دو کتاب شیخ صدق و شیخ طوسی) مایه گرفته است. نتیجه‌ی بررسی این روایات آن است که بر اساس مستندات روایی و نظر رجال شناسان و برخی از عالمان نامدار و پژوهشگر، هیچ دلیلی برای اعتبار و در نتیجه قول روایت شاهزاده‌ی رومی بودن مادر امام زمان (عج) نیست و به این نقل نمی‌توان اعتماد و استناد داشت، حتی اگر عالمانی نامدار بدون دلیل علمی آن را نقل یا تأیید کنند، چرا که ماهیت یک دروغ، با نقل عالمی معتبر تغییر نمی‌یابد، یا بی‌اعتباری یک متن با تأیید بی‌دلیل عالمی نامدار به اعتبار بدل نمی‌شود، یا با نقل بی‌دلیل، کشف اعتبار برای نقلی بی‌اعتبار صورت نمی‌پزیرد. به عکس این نقل، روایتی کهن‌تر و با روایان مورد اعتماد معتبر است که مادر آن حضرت را بانوی از تزاد سیاه معرفی می‌کند.

### امپراتوری بیزانس همزمان با داستان مليکا

می‌دانیم که امام زمان (عج) در شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری (برابر ۸۶۹ میلادی) به دنیا آمده است. اگر فرض کنیم که ازدواج امام حسن عسگری (ع) و مادر امام زمان (عج) در سال ۲۵۴ هجری قمری (۸۶۸ میلادی) صورت گرفته باشد، به بررسی تاریخی رخدادهای مرتبط با نبردهای میان امپراتوری روم شرقی (بیزانس) در حدود سال‌های مورد نظر در متن داستان (حدود سال‌های ۲۴۸-۲۵۴ هجری قمری برابر با ۸۶۲-۸۶۸ میلادی) می‌پردازیم. این بررسی به دو منظور و برای یافتن پاسخ دو پرسش است:

- ۱ - آیا ممکن است ماجراهی مليکا در آن زمان در امپراتوری روم شرقی (بیزانس) رخ داده باشد؟
- ۲ - آیا به فرض امکان رخداد ماجراهی مليکا، این امر می‌تواند قرینه‌ای برای صحت و قوت، روایتی ضعیف باشد که ماجراهی مليکا را دربردارد؟ به عبارت دیگر، تحقق فرض امکان، آیا می‌تواند مؤید وقوع باشد؟

چنان‌که تاریخ‌نگاران نوشتند، با گسترش اسلام، سرزمین‌های اسلامی و سرزمین‌های محدوده‌ی روم شرقی با مرکزیت قسطنطینیه یا کستانتینین (استانبول امروزی در کشور ترکیه) هم‌مرز شدند و جنگ‌های متعددی میان مسلمانان و رومیان درگرفت. در برخی از این جنگ‌ها مسلمانان و در برخی دیگر رومیان پیروز می‌شدند و اسیرانی از یکدیگر می‌گرفتند. گان نیز به تبادل اسیران می‌پرداختند.

بر اساس اطلاعات تاریخی، در فاصله‌ی سال‌های ۸۶۷-۸۶۸ میلادی (۲۴۸-۲۵۴ هـ ق) و حتی سال‌هایی قبل از آن، دو تن امپراتور روم شرقی بودند: نخست، میخائیل سوم که از ۸۶۷ تا ۸۶۸ میلادی امپراتور بود و سپس باسیلیوس یکم که از ۸۶۸ تا ۸۶۷ میلادی این مقام را داشت.

بنابراین به گزارش تاریخ‌نگاران، از میان جنگ‌های میان مسلمانان و رومیان، در سال‌های ۲۴۸ و ۲۵۳ هجری قمری دو جنگ رخ داده است که در هر دوی آن‌ها برخی از شاهزادگان و بزرگان رومی به اسارت مسلمانان درآمدند. بنابراین احتمال می‌رود مليکا در یکی از این دو جنگ به اسارت در آمده باشد. بر اساس نقل داستان مليکا، پدر بزرگ مليکا امپراتور روم شرقی یا بیزانس سوم یا باسیلیوس یکم (Byzantine Emperor) بوده است. بنابراین یکی از دو تن - یعنی میخائیل سوم یا باسیلیوس یکم - می‌توانند پدر بزرگ مليکا باشند. حال به بررسی زندگی این دو امپراتور می‌پردازیم تا متوجه شویم کدام یک از این دو پدر بزرگ مليکا بوده‌اند:

در شرح زندگی میخائیل سوم (Michael III) آمده است که در سال ۸۶۱ میلادی به دنیا آمده و در دو سالگی پس از مرگ پدر امپراتور شده است. در سال ۸۶۷ میلادی نیز به دست باسیلیوس یکم به قتل رسیده است. ملاحظه می‌کنید که این امپراتور در هنگام مرگ حداقل ۲۶ سال داشته است و هرگونه



سن پایینی را برای ازدواج او و یشوعا (Joshua) - که نامش به عنوان فرزند او و پدر ملیکا در داستان آمده است - حساب کنیم، او نمی‌تواند نوه‌ای ساله داشته باشد.

اما باسیلیوس یکم (Basil I) در اواخر سپتامبر ۸۶۷ میلادی میخائیل سوم را کشت، خود را امپراتور نامید و سلسله‌ای را در امپراتوری بیزانس (روم شرقی) بنیان نهاد که به سلسله‌ی مقدونیان (Macedonian dynasty) معروف است. در سال تولد او اختلافی در دانشنامه‌ها دیده می‌شود. اگر او زاده‌ی سالی در فاصله‌ی ۸۳۵-۸۲۶ میلادی باشد، بیشترین سن او در هنگام تصاحب امپراتوری ۴۱ و در سال بعد، ۴۲ سال می‌تواند باشد. اگر او مجلس عقد ملیکا را بنا به نقل داستان در دوران امپراتوری خود و در ۱۳ سالگی نوه‌اش ملیکا گرفته باشد، او و فرزندش یشوعای داستان، هر دو باید در ۱۳ سالگی ازدواج کرده باشند که او بتواند در ۴۱ سالگی نوه‌ای ۱۳ ساله داشته باشد. (برای آگاهی بیشتر درباره امپراتوری بیزانس، میخائیل سوم و باسیلیوس یکم می‌توانید واژه‌های لاتین این دو بند اخیر را در دانشنامه‌ی انگلیسی بریتانیکا (Encyclopedia Britannica) یا دانشنامه‌ی فرانسه‌ی لاروسse (Larousse) جست‌وجو کنید. در ضمن متوجه

شوید که نامی از یشوعا در این سال‌های مورد نظر دیده نمی‌شود.) تا اینجا به پاسخ پرسش نخست می‌رسیم و در می‌بایم که وجود شاهزاده‌ای ۱۳ ساله که نوه‌ی امپراتور روم شرقی باشد، در سال‌های مرتبط با این داستان ممکن نیست.

اینک به پاسخ پرسش دوم می‌پردازیم:

فرض کنیم که تاریخ تولد باسیلیوس یکم بنا به نقل دانشنامه‌ی لاروس، ۸۱۲ میلادی باشد. از آن فراتر، در تحقیق تاریخی خود به اینجا برسیم که سن میخائیل سوم و یا باسیلیوس اول در حدی است که می‌توانند پدر بزرگ دختری ۱۳ ساله باشند. همچنین فرض کنیم نام یشوعا به عنوان فرزند یکی از آن‌ها در کتاب‌های تاریخی آمده است. آیا اینها دلیل اثبات محتوای روایت ضعیف مرتبط با ملیکا هستند؟ خیر. این‌ها تنها شواهدی هستند که داستان ملیکا «ممکن است» یعنی «غیر ممکن نیست» که به لحاظ نسبت‌های خانوادگی درست باشد. این کجا و اثبات وقوع ماجراهای ملیکا کجا! اثبات وقوع ماجراهای ملیکا جز از راه اثبات موقت بودن راوی یا راویان آن ممکن نیست. شاید مثالی ساده، روشن‌کننده‌ی موضوع باشد. فرض کنید من ادعا کنم که در یکی از سال‌های قبل از انقلاب، به فلان شاعر معروف در خیابان برخوردهام، با او قدم زده و صحبت داشته‌ام و او از فلان شاعر معروف دیگر بد گفته و به شعر او فلان اشکال را گرفته است. اینک هر دوی آن‌ها درگذشته‌اند. اگر شما به راستگویی قبول داشته باشید، این نقل مرا می‌پذیرید و ممکن است برای دیگران هم بازگو کنید. اما اگر مرا نشناشید یا مرا راستگو ندانید، ممکن است دست به تحقیق بزنید. حال اگر دریافتید که آن شاعر در آن سال زنده بوده و به آن شاعر دیگر هم انتقاد داشته است، آیا این می‌تواند دلیلی باشد که من آن شاعر را در خیابان دیده و با او قدم زده و آن گفت و شنودها را داشتم؟ خیر. اثبات وقوع محتوای یک خبر، نقل یا روایت جز از راه اثبات راستگویی منبع، ناقل یا راوی ممکن نیست.



## سلطنت، نژاد و فضیلت

از دیدگاه اسلام، هیچ رنگ، نژاد، جنس و نسبی در میان انسان‌ها بر رنگ، نژاد، جنس و نسب دیگر برتری ندارد. برتری هر انسان نسبت به دیگری - آن هم در نژاد خداوند - به تقواست. این یکی از بنیادی‌ترین و افتخارآمیزترین آموزه‌ها و باورهای اسلامی است. آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی حُجَّرَات (۴۹) در این‌باره صریح‌تر از آن است که قابل انکار، تردید یا برگرداندن آن از معنی صریح خود باشد. شاهزادگی و امپراتورزادگی مایه‌ی برتری نیست، چنان‌که رنگ پوست چیزی از فضیلت یک انسان نمی‌کاهد یا چیزی بر آن نمی‌افزاید.

از این رو، گرایش به اثبات شاهزادگی یا انتساب به نژاد سفید برای مادران یا همسران ائمه بدون دلیلی معتبر، گرایشی اگر ضد اسلامی نباشد، دست کم غیر اسلامی و نژادپرستانه است و ناشی از ناآگاهی از روح و پیام اسلام و کرامت انسان از دید این دین الهی است.

افزون بر این، مقام انسان کامل بالاتر از آن است که چیزی جز خداوند، به او فضیلت ببخشد. مادران معمومان، زنانی والا بودند که شخصیت و کرامت ذاتی آن‌ها این استعداد را در آن‌ها پدید آورده بود که حامل و بستر تحقق وجودی نورانی در جهان حاکی باشند. چهبسا زنانی از خاندانی پاک، اشرافی و اصیل که چنین کرامتی نداشتند و این کرامت به کسانی رسید که از این ویژگی برخوردار بودند.

گفته می‌شود که امام زمان(عج) به گونه‌ای با همه‌ی نژادها و ملیت‌ها نسبت دارد. این سخن ممکن است درست باشد، ممکن است نباشد. اگر بخواهیم به آن اعتنا کنیم، باید مستندی معتبر آن را تأیید کن؛ مستندی که به‌واقع نیز در متون اسلامی نیست، بلکه برداشتی است از سوی کسانی که نسبت ائمه را با پادشاهان ایران و امپراتوران روم، پذیرفته‌اند. آن‌ها اگر این ادعای خود را درباره‌ی نسبت مهدی موعود(عج) با نژادها و ملیت‌ها باور دارند، باید بپذیرند که اولاً نسبت داشتن با یک نژاد به معنی نسبت داشتن با فرمانروایان آن نژاد نیست؛ ثانیاً نسبت داشتن مهدی(عج) با همه‌ی نژادها مستلزم این است که بین آن حضرت با نژادهای زرد و سیاه و سرخ نیز رابطه‌ای باشد. در مورد حاضر، واقعیت تعلق مادر امام زمان(عج) به نژاد سیاه، بخشی از آرزوی آن‌ها را برآورده می‌کند.

در هر حال، سرگذشت مادر موحد یک امام و نژاد و نسب او، نه از اصول و نه از فروع اعتقادی اسلام شیعی است. حذف موارد دروغ، چیزی از گنجینه‌ی پُربار مستندات محکم اسلام راستین و تشیع ناب نمی‌کاهد. آگاهی از دروغ بودن یک سرگذشت زیبا و هیجان‌انگیز هم خدشه‌ای بر بنای باور یک مسلمان اندیشمند و یک شیعه‌ی آگاه وارد نمی‌سازد. باور یک انسان فهمی، بر پایه‌های لرزان شایدها قرار نمی‌گیرد. به عکس، زدایش گرد پیرایه‌ها و ناراستی‌ها از دامن کبریایی دین خالص، مایه‌ی تعمیق باورها و حرکت از سطح به عمق در گسترش دانش دینی و انتقال باورهای درست معنوی به نسل‌ها خواهد بود.

#### منابع:

- ۱ - **قرآن کریم**، ترجمه‌ی حسین استادولی، چاپ اول، انتشارات اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)، تهران، ۱۳۸۵.
- ۲ - اصلانی، مختار، **گزارش شیخ صدوق درباره نرجس خاتون در آینده روشن**، پایگاه اطلاع‌رسانی مؤسسه‌ی آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) (<http://intizar.ir/vdcjfoe8zuqem.sfu.html>).
- ۳ - **الكلینی الرازی، اصول کافی (ج ۱-۳)**، با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، بی‌جا، انتشارات علمی‌ی اسلامیه، تهران: بی‌تا.
- ۴ - الموسوی الخویی، السيد ابوالقاسم، **مُعَجمُ رِجَالِ الْحَدِيثِ وَ تَفْصِيلُ طَبَقَاتِ الرُّؤَاهِ**، الطبعه الخامسه، مرکز نشر الثقافة الاسلامية، تهران، ۱۴۱۳ ه = ۱۹۹۲ م.
- ۵ - النعمانی، ابوزینب ابوعبدالله محمد بن ابراهیم، **الغیبة**، تحقیق فارس حسون کریم، الطبعه الاولی، منشورات انوارالهدی، قم، ۱۴۲۲ ه = ق.
- ۶ - بیرشک، احمد، **گاهنامه‌ی تطبیقی سه‌هزارساله**، چاپ دوم، بنیاد دانشنامه‌ی بزرگ فارسی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۷ - رفیعی، سید علی‌محمد، **شناخت انسان کامل: ضرورتی برای خلق و نقد متون و آثار دینی (۱) و (۲)**، کتاب ماه کودک و نوجوان، ش ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۴۱۳ ه = ۱۳۹۱ خداد.
- ۸ - صدری افشار، غلامحسین؛ حکمی، نسرین و خان‌محمد، هاجر، **فرهنگ مترجم**، چاپ سوم، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۹ - صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (بن بابویه)، **كَمَالُ الدِّينِ وَ تَمَامُ اللَّعْمَهِ**، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، چاپ اول، مؤسسه‌النشرالاسلامی التابعه‌للجماعه‌المدرسين بقم المشرفه، قم، ۱۴۰۵ ه = ق، ص ۴۱۷-۴۲۳.
- ۱۰ - طوسي، محمد بن الحسن (شیخ طوسي)، **الغیبة**. تحقیق عبادالله الطهرانی و علی احمد ناصح، الطبعه الاولی، مؤسسه‌المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۱ ه = ق، ص ۲۰۸-۲۱۴.
- ۱۱ - مجلسی، محمدباقر، **الوجیہ فی الرِّجَالِ**، تصحیح و تحقیق محمد‌کاظم رحمان‌ستایش، الطبعه الاولی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: ۱۴۲۰ ه = ۲۰۰۰ م.
- ۱۲ - مجلسی، محمدباقر، **جلاءُ الْعَيْنِ**، چاپ سوم، انتشارات سور، قم، ۱۳۷۵ ه = ش، ص ۱۰۰۷-۱۰۰۱.
- ۱۳ - **مَكْتَبَةُ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ**، (لوح فشرده شامل بیش از ۴۷۰۰ جلد کتاب از تمامی مذاهب اسلامی)، نسخه‌ی اول، مرکز المعجم الفقهی و مرکز المصطفی للدراسات الاسلامیه، قم، ۱۳۸۴.
- 14 - Encyclopedia Britannica (Online) ([www.britannica.com](http://www.britannica.com)).
- 15 - Le Petit Larousse 2008 Dictionnaire Illustré. 1<sup>er</sup> éd., Larousse, Paris: 2007.